



روزنامه هفتگی طنز راه راه
کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی
@tanzym
rahrahtanz.ir

پستوی خیابان پاسداران

«زهرا آراسته‌نیا»

صوفی که ابن الوقت باشد مثل «درویش» فیش حقوقش می‌خورد مهر بر پیتیش! تفریح تو سالم، دهانت چفت و بست است گاهی شمالی، گاه اما می روی کیش ای مدعی صلح و آرامش چرا پس هر دم به پا می‌گردد از گور تو آتیش؟ گاهی به جای هوهوات، عوعو بلند است یک ذره دقت کن به طرز گفتن خویش! راه طریقت تا «گلستان» رسانده قربان آن راهی که مالت را کند بیش در صدر اخبار بی بی سی هست نامت از بس به سمت قیله‌اش گردانده‌ای دیش هی نان خشکیده فرو کردی دو دستی در نفت بی صاحب به جای آب و خوردیش ای پاکدست «پاسداران» کاش می‌شد پستوی خائنه شما را کرد تفتیش

زیبا بانک کلام کرمانشاه

«فهیمة انوری»

در فکر سقفی، بنده در فکر کبابم این است در پاسخ به تهان‌ها، جوابم: «بی‌خانه در سرما کمی دیگر بمان تا این ماه هم سودش بیاید در حسابم»



۸۰ میلیون درخت!

«یاسر پناهی فکور»

ای که می‌بینی مرا در از دحام دور کن از ذهن خود افکار خام باورش هر چند باشد بر تو سخت من درختم، من درختم، من درخت! این دو سه مزدور هم که آمده باز خود را جای مردم جا زده... یا بی پول آمده یا میز و بخت او درخت است، او درخت است، او درخت! با دو چشم خود اگر هم دیدم‌ای یا اگر در بین مردم بوده‌ای شک بکن حتی تو بر چشمان خویش بوده این تصویرها از سال پیش سال قبلی هم تصاویرش بدان بوده مال سال‌های قبل آن الغرض! باشد خیالت تخت تخت ما درختیم و درختیم و درخت

تویزیر شاید شما هم وابسته‌اید!

«بهزاد توفیق‌فر»

خودشان می‌کنند حتی اگر ندانند چنین هزینه‌ای هم هستا نشانه این گروه، هر چیزی است که یار که را خواهد و میلش به که باشد.

وابسته به نظام: نجسب‌ترین و آزاردهنده‌ترین هنرمندان، در این گروه جای می‌گیرند. نشانه بارز این گروه، رنگی است که روی گردن‌شان است و نمی‌گذارد هیچ سوزی بیاید! اینها اغلب همان‌هایی هستند که برگشته‌اند سر همان زمین بدون تراکتور، فلذا اصولاً نباید دیده شوند چه رسد به اینکه جایزه هم بگیرند. البته پخش چندباره فیلم‌هایشان به مناسبت‌های مختلف از شبکه‌های مختلف، اشکالی ندارد چون بالاخره یک عده کوچک به هدانش می‌رسد تقدیم می‌کنند و با همین پولتیک به ظاهر ساده، همه هزینه‌ها را مال می‌پسندند، واقعا که!!

حالا که همه درباره همه چیز نظر می‌دهند و نقد کارشناسی ارائه می‌کنند، چرا ما که خیلی هم از بقیه بله! نظر ندهیم؟ تازه نظر ما کار هیات داوران جشنواره فیلم فجر و صداوسیما را هم ساده‌تر می‌کند در حد هلو! ما - یعنی من - اهالی هنرهنتم را براساس وابستگی‌های‌شان به سه گروه تقسیم کرده‌ایم، سرراست:

وابسته به شکم: یا وابسته به زیر بُته این گروه به شکم‌شان وابسته‌اند، هر جا که شکم پرود، آنها هم می‌روند، چه کله‌پاچه خواهر امیر قطر باشد چه آش باغ قلقلک! نشانه فیلم‌های این گروه، زیرپوش پاره، سنگ دستشویی (ترجیحا ایرانی) و چرک است. در محصولات آنها از آچیز استفاده نمی‌شود، مدیرلباس و ایفون تصویری! در عوض خیلی مهربان هستند یعنی اگر در

«اون» از «این» دعوت کرده که بیا اینجا، سر اون مسائلی که اون مشکلات رو توی اینجا به وجود آورده، صحبت کنیم... اون یارو هم اگر زر زد، می‌المیش به این دیوار!

این به اون در!

«ابراهیم کاظمی مقدم»



کامران یاری

گور بابای بهرام

«امیرحسین خوش حال»

هر جوری که می‌شود طرف وام گرفت سرمایه‌گذاری‌اش سرانجام گرفت شد مجتمع تجاری - تفریحی «آن قصر که جمشید در او جام گرفت»

درباره جنبش زنگ بزن و دربرو

هی بترکی نوکر خارج!

«مینا گودرزی»

از کلیت فلسفه پیکر خارج یک برگ بخوانم فقط از دفتر خارج این خارج وامانده پر از مغز فراری‌ست از آی کیو لبریز شده هر روز خارج در نوع خودش دلقک خوبی شده حالا آن مردک خل‌وضع که شد قیصر خارج جوری شده یک مرشد کامل که عمیقا از کاملی‌اش ریخته ترک و پر خارج از بس که چریده وسط کشت اجانب نه گفته به هر چیزی، فقط شبدر خارج! چندی‌ست که وامانده درون گال خالصی آنقدر که «هی» می‌کند او را خر خارج با دیدن او شمس، تاسف زده فرمود: درویش تویی؟ خاک به فرق سر خارج از وضع مریدان تو پیداست که اصل است جنسی که زده در رگ‌شان، اشغر خارج هی زنگ بزن در برو، این عین سماع است با سیر و سلوکت شده‌ای آخر خارج رقصیدی و گفتی که همین راه قیام است شوخی جقدر! بترکی نوکر خارج

مقنعه کشون

«فاطمه‌سادات محمودیان»

ما بچه‌های دهه شصت از اونجایی که اولین چیزی که دیدیم و شناختیم، جنگ بود، خیلی تعریف صلح‌آمیزی از روش‌های شروع دوستی و صمیمیت نداشتیم. اولین قدم آن موقع برای شروع یک دوستی در نگاه به دختر بچه دبستانی که من باشم، مراسم مقنعه‌کشون بود. به این شکل که خیلی آروم می‌رفتیم پشت سر شخصی که برای دوستی کاندیدا کرده بودیم و یهو مقنعه‌اش رو می‌کشیدیم و خیلی اتفاقی یهو دوست می‌شدیم.

اما قبیل از اینکه من درباره جهت و زاویه کشیدن مقنعه دوست بالقوهم برنامه‌ریزی کنم، همکلاسی‌ام پیشدستی کرد و مقنعه من را بدون هیچ برنامه‌ای کشید.

من در برابر عمل انجام شده قیام نکردم. الان که بیست و خورده‌ای سال از آن اتفاق می‌گذرد، از خودم می‌پرسم تکلیف دوستی مون چی شد؟! اما هر چه فکر می‌کنم به نظرم از آن روز به بعد، اصلاً آن همکلاسی‌ام را در مدرسه ندیدم!!! خلاصه اگر کسی از او خبری داره بیاد بگه و یک رابطه دوستی تشکیل نشده رو به سرانجام برسونه!! منتظرم...



چه خواهد کرد با ما نت؟! عاشقانه‌ای در آینده

«شادی عسکری»

سلام goodlady_۲۶۷۲ عزیزم. الان که دارم این نامه را برای تو می‌نویسم، مجبورم. راستش می‌خواستم برایت رئیس بسند کنم اما فعلا در دوران ترک به سر میبرم. دیروز از کمپ ترک اعتیاد ریختند در اتاقم و دست و پام را بستند و برای جرمه امروز به جای گوشی باید با یک لپ‌تاپ قراضه با ویندوز ۲/۲ کار کنم!! الان هم دارم با همین لپ‌تاپ برایت نامه می‌نویسم. انگشت‌هایم درد می‌کند و احساس می‌کنم بدنم از درون مالش می‌رود. فقط دویست مگ دیگر برایم باقی‌مانده. بیشتر از این نمی‌کشم. برایت یک عکس یهوپی از خودم و کمپ می‌فرستم. مرا ببخش که تا آخر هفته آن نیستم.

لاپِر تو badboy_۱۵۰۵



رفتیم سوپری بفک بگیرم دیدم رشیدیور پشت دخیل بود. گفتم: شما چرا با این حالتون؟ گفت: بعدازظهرام خالی بود گفتم بیکار نباشم!

«محسن انصاری نژاد»



سید محمد جواد طاهری